

اندر مه روزه گل چنان می خندد
گویی که به طنز بر جهان می خندد
می روشن و نوبهار و مردم هشیار
گل را عجب آمدهست از آن می خندد
«کمال اسماعیل»

طنزپردازی

۱- اهداف

۱-۱- اهداف کلی

– آشنایی با شیوه‌های طنزپردازی

۱-۲- اهداف جزئی: انتظار می‌رود در پایان این درس، دانش‌آموز بتواند:

- نوشته‌های طنزآمیز را از نوشته‌های جدی تشخیص دهد.
- با استفاده از ضرب‌المثل‌های فارسی، نوشته‌های طنزآمیز پدید آورد.
- با استفاده از شیوه‌های مختلف ایجاد طنز، یک متن طنزآمیز بنویسد.
- تفاوت طنز را با دیگر انواع شوخی بیان کند.
- چند تن از طنزپردازان معروف ایرانی را نام ببرد.
- واژه‌های یک تلفظی را با دو تلفظ به کار نبرد.

۲- منابع

- مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران؛ علی‌اصغر حلبی
- طنزآوران امروز؛ بیژن اسدی پور – عمران صلاحی
- فصل‌نامه‌ی سنجش و پژوهش (ویژه‌ی طنز)؛ شماره‌های ۱۳ و ۱۴
- طنز و طنزپردازی در ایران؛ حسین بهزادی اندوهجردی

۳- روش‌های تدریس پیشنهادی

– روش مقایسه‌ای

- روش واحد کار
- الگوی همیاری

۴- مفاهیم و نکات اساسی درس

- طنز نوعی نقد با بیان غیرمتعارف و خنده‌آور است.
- طنز صرفاً برای خنده و شوخی ساخته نمی‌شود بلکه هدف آن اصلاح نابه‌سامانی‌ها و زشتی‌های جامعه است.
- اساس همه‌ی شیوه‌های ایجاد طنز، برهم زدن عادت‌هاست.
- در ضرب‌المثل‌های فارسی، انتقادهای توأم با طنز فراوان است.
- با بزرگ‌نمایی و اغراق در توصیف چهره و حالات و خصایص انسانی می‌توان یک نوشته را طنزآمیز ساخت.
- یکی از راه‌های ساخت طنز، کشدار کردن یک موضوع یا ماجراست.
- یکی از شگردهای طنزپردازان جابه‌جا کردن وقایع و حوادث است.
- از دیگر شیوه‌های ساخت طنز، نقیضه‌پردازی یا تقلید از آثار ادبی است.
- غلط‌های املائی آگاهانه و بازی با کلمات و بهره‌گیری از فرهنگ عامه در ایجاد طنز مؤثرند.
- بعضی از واژه‌ها بیش از یک تلفظ ندارند و نباید آن‌ها را با دو تلفظ به کار برد.

«در آمد»

طنز ایرانی

فرهنگ ایران اجزا و ابعاد متنوعی دارد و جلوه‌های خیره‌کننده، امتیازی خاص به آن بخشیده است. ادبیات فارسی قطعاً یک عنصر اساسی فرهنگ ایرانی به‌شمار می‌رود و چنان گسترده و عمیق است که تقریباً تمام خصوصیات رفتاری و فکری و ذوقی ملت ایران را در خود جای داده است. برای شناخت این خصایص و جنبه‌ها، هیچ مرجعی مناسب‌تر و مفیدتر از ادبیات نیست.

یکی از ویژگی‌های قوم ایرانی، شوخ طبعی و طنزپردازی است. اگر ملت ایران را «رند» قلمداد کنیم، البته بر خطا نرفته‌ایم. بیهوده نیست که حافظ، نماد و نمونه‌ی اعلا‌ی فرهنگ ایرانی به‌شمار می‌رود. در واقع، حافظ عصاره‌ی فرهنگ ملت ایران است به عبارت دیگر «فرهنگی» است که در صورت یک «فرد» متجلی شده است. اقبال و توجه ایرانیان به حافظ یکی هم به‌همین دلیل است که او را آئینه‌ی خویش می‌یابند و با نگاه به او خود را می‌بینند. درباره‌ی رندی و طنز حافظ بسیار گفته و نوشته‌اند که در این‌جا نیازی به تکرار نیست اما این نکته کم‌تر بیان شده که رندی حافظ، مظهر «طنز» و «رندی» ایرانی است. نگاهی به کثرت امثال و حکم طنزآمیز که در کتاب نفیس دهخدا^۱ گرد آمده است، این مدعا را کاملاً به ثبوت می‌رساند که طنزپردازی یک ویژگی ممتاز ملت ایران است. این حکمت‌ها و ضرب‌المثل‌ها از آن جهت ارزش دارند که علاوه بر نشان دادن قریحه‌ی طنزپردازان ایرانی، هر یک فشرده‌ی تجربیات میلیون‌ها انسان طی قرن‌های متمادی به‌شمار می‌روند و با بیان غیر صریح خود، همیشه و همه‌جا صدق توانند کرد.

برای نمونه :

- ماما که دو تا شد، سر بچه کج بیرون می‌آید. (جلد اول، ص ۲)
 - آمدم ثواب کنم، کباب شدم. (ص ۴۴، همان)
 - آن قدر خر هست، پس ما چرا پیاده می‌رویم؟ (ص ۵۹، همان)
 - از آن نترس که های و هوی دارد، از آن بترس که سر به تو دارد. (ص ۱۰۰، همان)
 - از شیخ علی بترسیم، از سگش هم بترسیم؟ (ص ۱۳۷، همان)
 - استر را گفتند: پدرت کیست؟ گفت: خاله‌ام مادیان است. (ص ۱۷۲، همان)
 - بالا بالاها جا نیست، پایین پایین‌ها هم نمی‌نشینند. (ص ۳۶۸، همان)
- و صدها مورد دیگر.

۱- دهخدا، امثال و حکم، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۶۱.

معنای طنز: فرهنگ معین، این معانی را برای لغت طنز ذکر کرده است.

«افسوس کردن، مسخره کردن، طعنه زدن، سرزنش کردن، مسخره، طعنه، سرزنش، ناز» (ص ۲۲۳۷) در متون نظم و نثر قدیم هم، طنز به همان معانی مذکور آمده است؛ مثلاً:

الف - ابوبکر عتیق نیشابوری (وفات: ۴۹۴ ه.ق) در تفسیر خود راجع به حضرت موسی ضمن شرح فرار موسی از نزد فرعون و رفتن به «مدین» و دیدن دختران شعیب بر سر چاه، می نویسد: «موسی گفت: شما را کس نبود که آب کشد؟ گفتند: ما را در همه‌ی جهان پیر پدری است. موسی باز آن قوم گفت: چرا این مستورات را آب نکشید؟ ایشان به طنز گفتند: تو مردتری، برکش.»^۱

ب - طنزکنان رو بهی آمد ز دور گفت: صبوری مکن ای ناصبور

(نظامی، مخزن الاسرار، ص ۱۰۳)

یعنی: افسوس و استهزا کنان، و نیز ناز و کرشمه کنان.^۲

پ -

گه گه آید بر من طنزکنان آن رعنا همچو خورشید که با سایه درآید به طرب

هرچه پُرسَمش ز رعنایی و بر ساختگی عربی وار جوابم دهد آن ماهِ عرب

(سنایی، دیوان، ۲۶۸)

معنای اصطلاحی طنز، با معنی لغوی آن بی ارتباط نیست:

«آن نوع ادبی که در السنه‌ی غربی satire نامیده می شود و در فارسی طنز اصطلاح شده، عبارت از روش ویژه‌ای در نویسندگی است که ضمن دادن تصویر هجوآمیزی از جهات زشت و منفی و ناجور زندگی، معایب و مفاسد جامعه و حقایق تلخ اجتماعی را به صورتی اغراق آمیز - یعنی زشت تر و بدترکیب تر از آنچه هست - نمایش می دهد تا صفات و مشخصات آن ها روشن تر و نمایان تر جلوه کند و تضاد عمیق وضع موجود با اندیشه‌ی یک زندگی عالی و مأمول آشکار گردد. بدین ترتیب، قلم طنزنویس با هرچه که زندگی را از ترقی و پیشرفت باز می دارد، بی گذشت و اغماض مبارزه می کند. مبنای طنز بر شوخی و خنده است اما این خنده، خنده‌ی شوخی و شادمانی نیست. خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زنده و نیشدار که با ایجاد ترس و بیم، خطاکاران را به خطای خود متوجه می سازد و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است بر طرف می کند.»^۳

۱- قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری معروف به سورآبادی، به اهتمام یحیی مهدوی، ص ۳۰۱،

انتشارات خوارزمی، چاپ سوم، ۱۳۷۰.

۲- فرهنگ نامه‌ی شعری، رحیم عفیفی، جلد دوم، ص ۱۷۳۸، انتشارات سروش، چاپ اول، ۱۳۷۲.

۳- همان مأخذ.

۴- از صبا تا نیما؛ یحیی آربین پور، جلد دوم، ص ۳۶، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۷.

سابقه‌ی طنز در ایران

آگاهی ما از ایران پیش از اسلام در هر زمینه اندک است و درباره‌ی طنز نیز این حکم صدق می‌کند. در مرزبان نامه حکایت لطیفی درباره‌ی بزرگمهر نقل شده که نشان طنزگویی این وزیرفرزانه است. بر طبق این حکایت، بزرگمهر کامروایی را سحر خیزی می‌دانسته و همواره می‌گفته است: «شب خیز باش تا کامروا باشی.»

یک روز خسرو انوشیروان به چاکران خود دستور می‌دهد تا هنگام آمدن بزرگمهر به دربار راه بر او بگیرند و جامه‌هایش بدزدند. چاکران چنین می‌کنند. بزرگمهر برای پوشیدن لباسی دیگر به خانه بازمی‌گردد، لباسی تازه می‌پوشد و به دربار می‌رود.

خسرو علت دیر آمدن بزرگمهر را می‌پرسد. بزرگمهر واقعه را باز می‌گوید. انوشیروان به طعنه می‌پرسد: «نه آیا تو می‌گفتی شب خیز باش و کامروا باش؟» بزرگمهر پاسخ می‌دهد: «شب خیز دزدان بودند که پیش از من برخاستند، تا کامروا ایشان شدند.»^۱

امام محمد غزالی در کتاب «نصیحة الملوک»، ضمن بیان سخنان بزرگمهر، می‌نویسد: «زنی از بزرگمهر مسئله‌ای پرسید. بزرگمهر گفت: مرا جواب این مسئله بدین وقت یاد نیاید. زن گفت: چون است مال بسیار از پادشاه می‌ستانی از بهر دانش خویش و جواب مسئله‌ی من نمی‌دانی؟ گفت: من آن چه از پادشاه می‌ستانم، بدان می‌ستانم که می‌دانم. اگر بدان ستاندمی که ندانمی، همه‌ی مال جهان مرا دهند، بسنده نیاید.»^۲

طنز عمیق و لطیف بزرگمهر در پاسخ خردمندانه‌ی او پیداست: جهل آدمی بسیار است. امثال این حکایات، وجود طنز را در کلام ایرانیان پیش از اسلام نشان می‌دهد. گذشته از این‌ها، در برخی از مآخذ به وجود دلقک‌های درباری اشاره شده است و می‌دانیم که دلقک‌ها، از جمله عوامل طنزپردازی بوده‌اند که بسیاری از حقایق تلخ بر زبان آن‌ها جاری می‌شده است و تنها آنان مجاز به گفتن این گونه سخنان بوده‌اند.^۳

«به طوری که جاحظ در «کتاب التاج» یادآور شده است، در عصر ساسانیان در دوره‌ی پادشاهی خسرو، دلقکی بود به نام مازیار که پس از چندی مورد بی‌مهری قرار گرفت. دلقک برای جلب عطف شاه، روزی چند به تقلید آواز حیوانات مشغول شد و سرانجام چنان در این کار استاد گردید

۱- مرزبان‌نامه، سعدالدین وراوینی، به تصحیح محمد روشن، صص ۳-۱۷۲، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۷.

۲- نقل از اقبال یغمایی، دانای بزرگ: بزرگمهر، ص ۷۵، بی‌نا، بی‌تا.

۳- برای آگاهی از طبقه‌ی دلقک‌ها از جمله می‌توان به کتاب دلقک‌های درباری، تألیف حسین نوربخش، از انتشارات سنایی مراجعه کرد. کتاب دیگر همین نویسنده با عنوان «کریم شیرهای» هم مطالبی درباره‌ی نقش دلقک‌ها در اوضاع سیاسی - اجتماعی دارد.

که... چون سگ «عوعو» می کرد و مانند گرگ زوزه می کشید و به سان خر «عرعر» می کرد، هماهنگ اسب شیهه می زد... یک روز که شاه در بستر راحت غنوده بود، دلک صداهای گوناگون حیوانات را تقلید کرد. شاه با شگفتی بسیار غلامان را به اطراف فرستاد تا بالاخره مازیار دلک را برهنه، کنجی خزیده یافتند. وی را بی درنگ نزد شاه بردند. چون خسرو از حال او پرسید، گفت: آن روز که شاه بر من خشم گرفت، خدای نیز مرا مسخ کرده، به گونه‌ی سگ و گرگ و خر درآورده است. خسرو او را خلعت داد و از گناهِش در گذشت.^۱

البته هجو که یکی از شکل‌های افراطی طنز است، در ایران پیش از اسلام وجود نداشته است

و:

«ظاهراً این کار زشت به تقلید از شاعران عرب در شعر فارسی راه یافت. چه، گمان نمی‌رود که در ایران پیش از اسلام شاعری از شعر به منزله‌ی سلاحی برای آزردن و نکوهیدن دشمنان خویش، یا کسانی که بدو بد کرده‌اند، استفاده کرده باشد.»^۲

بعد از اسلام، به جهت سلطه‌ی اعراب بر ایران زمین، تا قرن سوم چیزی به ثر و نظم فارسی نوشته نشد یا اگر نوشته شد، باقی نمانده است؛ بنابراین، آغاز حیات دوباره‌ی زبان فارسی ظاهراً از قرن سوم است که شکل منظوم دارد. محمد بن وصف سیستانی به دستور یعقوب لیث صفاری، در سال ۲۵۱ ه.ق - بنا به نوشته‌ی کتاب «تاریخ سیستان» - نخستین شعر فارسی را می‌سراید.

طبق نظر دکتر محمد جعفر محبوب: «در شعر دوران صفاری نیز به ابیات هجو آمیز بر نمی‌خوریم و ظاهراً هجا گفتن از دوران سامانی در شعر فارسی آغاز شده و بدبختانه تاکنون هم چنان پایدار مانده و روی در ترقی داشته است اما در آغاز کار، در هجو نیز مانند مدح، جانب اعتدال رعایت می‌شد و شاعران در هجا گفتن نیز می‌کوشیدند از طریق میانه‌روی و برشمردن صفات و سجایای نکوهیده‌ی مَهْجُوّ خویش فراتر نروند... و در میان شعرهای هجو آمیز این روزگار - به ندرت - به دشنام‌های زشت نیز بر می‌خوریم.»^۳

از دوره‌ی سامانی به بعد، طنز گسترش قابل ملاحظه‌ای می‌یابد و در هیچ کتاب نظم و نثری نیست که قطعه یا مطلب طنز آمیزی نباشد. شاعر یا نویسنده در لابه‌لای مطالب و مفاهیم خود، نکات

۱- تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، جلد ششم، صص ۶۳-۳۱، انتشارات نگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
۲- سبک خراسانی در شعر فارسی، محمد جعفر محبوب، ص ۸۴، انتشارات فردوس و جامی، چاپ اول، بی‌تا. فاضل محترم، آقای احمد پناهی سمنانی در شماره‌ی پانزدهم مجله‌ی آشنا (بهمن - اسفند ۱۳۷۲) مقاله‌ای دارد با عنوان سرگذشت شگفت‌انگیز طنز که در نقل کلام دکتر محبوب اندکی تحریف کرده و به جای هجو، کلمه‌ی طنز را گذاشته است (ص ۴۳). به نظر دکتر محبوب، هجو قبل از اسلام نبوده است نه طنز.
۳- سبک خراسانی در شعر فارسی، صص ۵-۸۴.

طنز آمیزی هم بیان می کند.

در تقسیم بندی های سنتی ما، به طنز به عنوان یک محتوای خاص توجهی نشده است؛ زیرا اساساً طنز نوعی از ادبیات است که باید بر مبنای محتوا نام گذاری شود. در زبان و ادب فارسی تا قبل از مشروطیت، درباره ی طنز نظریه ی خاص و منسجمی وجود ندارد و آگاهانه به عنوان یک نوع ادبی مطرح نیست. در کنار انواع محتواهای شعر فارسی، مثل توحید، نعت، وصف، موعظه و تحقیق، زهدیات، مرثیه، منقبت، خمریّه، حبسیّه، مناجات، ساقی نامه، غزل و... از طنز نامی برده نشده است. البته هجو و هزل و خبیثات و مطایبات و حتی فکاهی را می توان از اشکال رایج طنز فارسی دانست. در این صورت، سابقه ی طنز به قرن ها پیش می رسد.

در یونان، فلاسفه و از جمله ارسطو به طنز در قالب کمدی توجه کرده اند و آن را یکی از انواع شعر (تراژدی - کمدی - درام) دانسته اند. «این اصطلاحات که بسیاری از آن ها از زبان عربی به فارسی وارد شده است، از عناصر تشکیل دهنده ی مقوله ی کمدی یا از خطوط و مشتقات آن هستند: استهزا، افسوس کردن، بذله، ریشخند، مسخرگی، سخریّه، شوخی، طرب، طنز، فکاهت، مسرت، مضحک، لاغ، لطیفه، لوده، گوازه، مطایبه، هجو، نقیضه، هزل، دلک و...»^۱ فقط پس از مشروطیت است که طنز جایگاه ثابت و خاصی می یابد و عنوان های دیگر را تحت الشعاع قرار می دهد و به طور کامل در یک قالب ادبی عرضه می شود.

قالب های طنز

در ادب فارسی طنز در هر قالبی می تواند ارائه گردد و عملاً نیز چنین بوده است. قطعه، رباعی، قصیده، غزل، مستزاد، (مخصوصاً در دوران مشروطیت) حکایت، تمثیل، داستان کوتاه، رمان و در زمان ما کاریکاتور از جمله قالب های طنز محسوب می شوند.

۱- شعر: رودکی در یکی از قصیده های معروف خود که درباره ی جوانی اش سخن می گوید و بدان حسرت می برد، طنز ظریفی درباره ی خانواده دارد:

همیشه چشمم زی زلفکان چابک بود همیشه گوشم زی مردم سخندان بود

عیال نه، زن و فرزند نه، مئونت نه از این ستم همه آسوده بود و آسان بود^۲

منجیک ترمذی، شاعر قرن چهارم که «در هجو و هزل سرآمد شاعران عهد خود شمرده می شد»، در یک قطعه ی دوبیتی، خست و تنگ چشمی برخی را چنین بیان می کند:

۱- نکاتی پیرامون تعریف کمدی، فرهاد ناظرزاده کرمانی، نامه ی فرهنگ، شماره ی ۳، بهار ۱۳۷۱، ص ۱۱۵.

۲- تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، جلد یک، ص ۳۸۵، انتشارات فردوس، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۱.

گوگرد سرخ خواست زمن سبز من پریر امروز اگر نیافتمی روی زردمی
گفتم که نیک بود که گوگرد سرخ خواست گر نان خواجه خواستی از من، چه کردمی^۱؟
طنز مطلب وقتی آشکار می شود که بدانیم گوگرد سرخ یا کبریت احمر، در کمیابی مثل بوده
است. شاهنامه‌ی فردوسی پر است از طنزهای لطیف و ظریف؛ مثلاً یک جا رستم در خوان پنجم، در
پاسخ اولاد که نام رستم را می پرسد، می گوید:

به گوش تو گر نام من بگذرد دم جان و خون دلت بفسرد
نیامد به گوشت به هر انجمن کمنند و کمان گو پیلتن؟
هر آن مام کو چون تو زاید پسر کفن دوز خوانیمش و مویه گر^۲
یا در جنگ رستم و اشکبوس، وقتی رستم پیاده به جنگ می آید، اشکبوس از او می پرسد:
پس اسبت کو؟

رستم می گوید: پیاده آمده‌ام تا از تو اسب بگیرم (با کشتن تو)

پیاده ندیدی که جنگ آورد؟ سر سرکشان زیر سنگ آورد؟
به شهر تو، شیر و پلنگ و نهنگ سوار اندر آیند هرگز به جنگ؟
هم اکنون تو را ای نبرده سوار پیاده بیاموزمت کارزار
پیاده مرا زان فرستاد توس که تا اسب بستانم از اشکبوس^۳
انوری، شاعر قرن ششم، بیش تر هجوها و هزل‌ها و طنزهای خود را در قالب قطعه و گاه رباعی

و مثنوی بیان کرده است.

«حجم قابل ملاحظه‌ای از شعر انوری قطعه‌ها و رباعی‌های اوست. چیزی در حدود یک سوم دیوان و بخش عظیمی از این حجم را هجوها و هزل‌ها و طنزهای انوری تشکیل می‌دهد.»^۴
سنایی و عطار در قالب مثنوی طنز گفته‌اند و سنایی مثنوی مستقلی به نام «کارنامه‌ی بلخ» دارد که یکسره مطایبه‌آمیز است. حدیقه‌ی او نیز هزل‌های رکیک بسیار دارد. مولوی در مثنوی خود به فراوانی از طنز و هزل سود جسته است و سعدی و سیف فرغانی هم طنزهای اجتماعی و سیاسی سروده‌اند.

۱- همان، ص ۴۲۵.

۲- شاهنامه‌ی فردوسی، براساس شاهنامه‌ی ژول مول، به کوشش پرویز اتابکی، ص ۲۶۴، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۳- همان، ص ۷۰۰.

۴- مفلس کیمیا فروش، نقد و تحلیل شعر انوری، محمدرضا شفیعی کدکنی، ص ۵۱، انتشارات سخن، چاپ دوم،

۱۳۷۴.

حافظ از قالب غزل برای طنزگویی استفاده کرده است. آقای بهاء‌الدین خرمشاهی درباره‌ی طنز حافظ مقاله‌ی مستقلی دارد که در کتاب «در چارده روایت» آمده است و تکرار آن‌ها در این جا لازم نیست.

جامی و وحشی بافقی و صائب تبریزی و قآنی شیرازی و امثال آن‌ها نیز آثار طنزآمیزی به شعر دارند. نیما در قالب‌های سنتی طنزهای ظریف دارد که قطعه‌ی «میرداماد» از آن جمله است. پیروان نیما، از جمله مهدی اخوان ثالث و فروغ فرخزاد از طنز بهره برده‌اند.

شعر معروف و زیبایی «کتیبه» از اخوان ثالث با آن که با الهام از یک حکایت «کشف‌المحجوب» هجویری (قرن پنجم) سروده شده اما با طنزی تلخ، شکست‌های مردم در انقلابات را با طنزی رمزآلود تصویر کرده است. فروغ فرخزاد هم در شعر «ای مرز پرگهر» قدرت خود را در ارائه‌ی طنز اجتماعی و سیاسی به خوبی نشان داده است.

از آن‌چه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که قالب شعر بیش از نثر برای بیان طنز به کار رفته است و تقریباً در آثار تمام شاعران پارسی‌گو، رگه‌هایی از طنز دیده می‌شود ولی بعد از جنبش مشروطیت، نثر نیز عرصه‌ی مناسبی برای عرضه‌ی طنز می‌شود و جایگاهی خاص می‌یابد.

۲- نثر: عبید زاکانی برای نخستین بار طنز را به صورتی گسترده و منسجم بنیاد می‌گذارد و برای این کار از نثر سود می‌جوید و ضمن حکایات کوتاه، طنز خود را بیان می‌کند. جامی (قرن نهم) و معاصر با او فخرالدین علی صفی (قرن دهم) صاحب کتاب «لطایف الطوائف» نیز از نثر حکایتی بیش‌تر سود می‌جویند.

بسحاق اطعمه (قرن نهم) و محمود نظام قاری در دیوان البسه نوآوری‌های جالبی در طنز دارند؛ مخصوصاً نظام قاری به تقلید از عبید، رساله‌های کوتاه مثنوی و طنزآمیزی نوشته که ارزش آن‌ها هنوز ناشناخته مانده است.

در قرن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم، نثر بیش از شعر در خدمت طنز قرار می‌گیرد و کشکول شیخ بهایی و کشکول‌های دیگر که به پیروی از او نوشته می‌شوند، گواه این مطلب‌اند. در قرن چهاردهم با ظهور مشروطیت، نثر کاملاً تثبیت می‌گردد و همراه با شعر در خدمت انقلاب قرار می‌گیرد.

۳- داستان کوتاه و رمان: در آثار جمال‌زاده قالب داستان کوتاه و رمان، بار طنز را به دوش می‌کشد. صادق هدایت نیز چه در داستان‌های کوتاه و چه در رمان «حاجی آقا» به وفور طنز را به کار می‌برد؛ هر چند که او در «وغ و غ ساهاب» از نوعی شعر هجایی برای بیان طنز استفاده می‌کند.

نویسندگان بعدی مثل صادق چوبک، جلال‌آل احمد، بهرام صادقی، جمال میرصادقی و محمود دولت‌آبادی نیز در آثار خود گوشه چشمی به طنز دارند. نویسندگانی چون ایرج پزشک‌زاد و فریدون

تُنکابنی و رسول پرویزی و خسرو شاهی، یک‌سره به طنز پرداخته‌اند. پزشکزاد هم از قطعات ادبی و فکاهی در «آسمون و ریسمون» هم از داستان کوتاه در «ادب مرد به ز دولت اوست - تحریر شد» و هم رمان «دایی جان ناپلئون» برای بیان طنز استفاده می‌کند. البته کسانی هم چون فریدون تولّی می‌کوشند تا به شیوه‌ی گلستان و بهارستان، طنزنویسی کنند که حاصل آن، کتابی چون «التفصیل» است و البته با توفیق روبه‌رو نمی‌شود.

۴- قطعات کوتاه و فکاهی: روزنامه‌ی توفیق و نویسندگان آن، مثل ابوالقاسم حالت و نجف دریابندری و دیگران و نشریات و کتب مشابه آن، حساب جداگانه‌ای دارند که باید مستقلاً بدان پرداخت. در میان طنزپردازان امروز می‌توان به طنز کیومرث صابری در هفته‌نامه گل آقا و نوشته‌های جلال رفیع و عمران صلاحی و ابراهیم نبوی اشاره کرد.

۵- نمایش‌نامه: از قالب نمایش‌نامه هم برای ارائه‌ی طنز بسیار استفاده شده است. با تأسیس «دارالفنون» به‌وسیله‌ی امیرکبیر، تالاری هم برای نمایش در نظر گرفته شد که نمایش‌نامه‌های «مولیر» در آن اجرا می‌شد.

«اما قدیم‌ترین نمایش‌نامه‌هایی که به تقلید اروپاییان نوشته شده، آثار میرزا فتحعلی آخوندزاده است که میرزا جعفر قراجه‌داغی آن‌ها را از زبان آذربایجانی به فارسی ترجمه کرده و این ترجمه‌ها مانند نمایش‌نامه‌های دیگرگون شده‌ی مولیر، در ادبیات نوین و هنر نوزاد نمایش ایران، محلی پیدا کرده است.»^۱ نمایش‌نامه‌های آخوندزاده با عنوان «تمثیلات» ترجمه شده و انتشارات خوارزمی آن را منتشر کرده است.

نمایش «بقال بازی در حضور» که در زمان ناصرالدین‌شاه اجرا شده است، رنگ انتقادی و طنزآلود دارد اما مهم‌ترین نمایش‌نامه‌ی طنز ایرانی، «جعفر خان از فرنگ برگشته» نوشته‌ی حسن مقدم (۱۳۰۴-۱۲۷۸.ش) است که در آن از رفتار مضحک غرب‌زده‌ها از یک سو و خرافات پرستی عوام ایرانی از سوی دیگر، با طنزی شیوا انتقاد شده است.

بعدها غلامحسین ساعدی نیز در نمایش‌نامه‌های خود از جمله آی با کلاه، آی بی کلاه، پنج نمایش‌نامه از انقلاب مشروطیت، چوب به دست‌های ورزیل، پروار بندی و... از طنزی تلخ و سیاه سود جست. او در مجموعه داستان‌های کوتاه خود مثل شب‌نشینی باشکوه، واهمه‌های بی‌نام و نشان، دندیل و قصه‌های به هم پیوسته‌ی «عزاداران بیل» هم از همین نوع طنز استفاده کرد. در کتاب مفید «بنیاد نمایش در ایران» از دکتر جنتی عطایی، سیر نمایش‌نامه‌نویسی تا مشروطیت دنبال شده است که نشان می‌دهد اغلب نمایش‌ها جنبه‌ی طنز دارند.

۱- از صبا تا نیما، جلد اول، ص ۳۴۲.

زبان طنز

سیر زبان طنز از پوشیدگی و اعتدال به سوی صراحت و دریدگی و سپس، بازگشت دوباره به پوشیدگی و استعاره‌گونگی و رمزگرایی است. قبل از توضیح درباره‌ی زبان طنز، لازم است تفاوت طنز، هجو و هزل گفته شود تا تحلیل و داوری، امکان عملی یابد.

به علت دشواری تعریف و مرزبندی این سه‌گونه‌ی سخن، در این جا یادآور می‌شویم که در تعریف «طنز عبارت است از تصویر هنری اجتماع نقیضین^۱» که عملاً می‌تواند بعضی از گونه‌های هجو و هزل را نیز شامل باشد اما بسیاری از نمونه‌های هجو و هزل، از طنز بدین معنی برخوردار نخواهد بود. هجو تعریفی آسان تر دارد: «هرگونه تکیه و تأکیدی بر زشتی‌های وجود یک چیز - خواه به ادعا و خواه به حقیقت - هجو است» و آن‌گاه که تکیه و تأکید بر یکی از خصایص باشد، به کاریکاتور تبدیل می‌شود. انوری در تصویر کاریکاتوری بعضی افراد و اشیا، الحق استادی بی‌بدیل است اما «هزل سخنی است که در آن، هنجار گفتار به اموری نزدیک شود که ذکر آن‌ها، در زبان جامعه و محیط زندگی رسمی و در حوزه‌ی قراردادهای اجتماعی، حالت الفاظ حرام یا «تابو» داشته باشد و در ادبیات ما مرکز آن بیش‌تر، امور مرتبط با سکس است.^۲»

البته تعریف‌های مذکور، خالی از مناقشه نیستند. تعریف طنز مبهم‌تر از آن است که بتوان چیزی از آن دریافت و تعریف هزل هم با آثار عبید زاکانی نقض می‌شود؛ زیرا عبید در آثار طنزآمیز خود اغلب از الفاظ ممنوع استفاده می‌کند، حال آن که آن‌ها هزل نیستند و در مقوله‌ی طنز قرار می‌گیرند. می‌توان گفت طنز بیان کنایی یک عیب و زشتی فردی و اجتماعی است که مخاطب خاصی ندارد و به همین دلیل همیشه و همه‌جا می‌تواند صادق باشد؛ هرچند با الفاظ ممنوع بیان شود. طنز همواره پیامی اصلاح‌کننده دارد.

هجو

بیان عیب و زشتی کسی به منظور تخریب شخصیت اوست که مخاطب شاعر یا نویسنده قرار گرفته است.

هزل

لطیفه‌های مربوط به امور جنسی است که صرفاً جنبه‌ی التذاذ و سرگرم‌کنندگی دارد. البته

۱- مفلس کیمیا فروش، صص ۲-۵۱

۲- همان

گاهی تفکیک طنز و هزل از هم بسیار دشوار است اما در هر حال، به تقریب می‌توان گفت زبان طنز اغلب متین و عقیف است؛ مثل طنزهای فردوسی و عطار و حافظ و اوحدی مراغه‌ای در «جام جم» و دهخدا و نسیم شمال و عشقی و عارف؛ ایرج میرزا استثناست زیرا در طنز خود از کلمات رکیک استفاده می‌کند؛ درست مانند عبید زاکانی.

سنایی و مولوی البته برای مقاصد عرفانی هزل‌های رکیک می‌سرایند و از آن‌ها نتایج اخلاقی و عرفانی می‌گیرند. هم حدیقه‌ی سنایی و هم مثنوی مولوی موارد متعددی از این گونه هزل‌های طنزآمیز دارند.

اساساً در آثار شاعران ایرانی، طنز مقوله‌ای جداگانه به شمار نمی‌رود بلکه باید آن‌ها را در همین هزلیات و فکاهیات باز جست یا از خلال داستان‌ها و حکایات و قصاید و مخصوصاً قطعات استخراج نمود.

زبان هجو اغلب تند و وقیح است و نمونه‌های برجسته‌ی آن را در اشعار سوزنی سمرقندی (قرن ششم) انوری، یغمای جندقی (قرن سیزدهم) و قآنی شیرازی می‌توان دید.

زبان هزل، بیش‌تر مستهجن و تحریک‌کننده است و در همه‌جا نمی‌توان آن را بازگو کرد. مثل هزل‌های انوری، سعدی و قآنی در کتاب پریشان که به تقلید از گلستان نوشته است.

با انقلاب مشروطه، طنز از آن‌جا که جنبه‌ی سیاسی - اجتماعی به خود می‌گیرد، به طور طبیعی از وقاحت کلام هجو و هزل اجتناب می‌کند. در آثار امثال عشقی و نسیم شمال یا دهخدا و آخوندزاده، کلمات رکیک و الفاظ قبیح راه ندارد. به طوری که تمام آثار طنزآمیز دهخدا را همه‌جا می‌توان خواند؛ بی‌آن که احساس شرمساری به کسی دست دهد.

در دوره‌ی معاصر، هزل‌های قدیمی صورت جدی و هوس‌انگیز می‌یابند و از قلمرو طنز خارج می‌شوند و حالت «پورنوگرافیک» واقعی به خود می‌گیرند؛ مانند: ترجمه‌های پژمان بختیاری از اشعار «بیلیتیس» شاعره‌ی یونانی، اشعار اولیّه‌ی فروغ فرخزاد و برخی شعرهای نصرت رحمانی. البته کسان دیگری چون دکتر باستانی پاریزی هم گاه هزل‌های رکیک سروده‌اند که چون حرفه‌ی شاعری ندارند، از بحث کنونی خارج هستند.

در نثر معاصر، محمدعلی جمال‌زاده همواره عفت کلام را حفظ می‌کند. صادق هدایت گاه پرده‌درانه و وقیح می‌نویسد. صادق چوبک در پرده‌داری افراط می‌کند و ایرج پزشک‌زاد و فریدون تنکابنی به آوردن الفاظ رکیک بی‌میل نیستند. در مجموع، می‌توان گفت که حرمت کلمه و کلام در نزد معاصران اغلب محفوظ است.

انواع طنز از نظر مضامین

۱- **طنز فردی:** این گونه طنز بیش تر به صورت هجو نمایان شده است اما گاهی هم درباره‌ی مشکلات و دشواری‌های شخصی شاعر یا نویسنده یا افراد دیگر است. مثل طنزهای فردوسی که درباره‌ی رستم است (و دو نمونه از آن‌ها قبلاً نقل شد) یا بعضی اشعار انوری.

۲- **طنزهای خصوصی:** طنزهای خصوصی اغلب حالت هزل دارد و غرض از آن‌ها التذاذ نفسانی و تحریک جنسی است.

۳- **طنز فلسفی:** اغلب رباعیات خیام و برخی از اشعار «مصیبت‌نامه»ی عطار و بعضی از ابیات حافظ رنگ فلسفی دارند و چون چرای کار جهان را پیش می‌کشند؛ مثال:

گویند کسان بهشت با حور خوش است من می‌گویم که آب انگور خوش است
این نقد بگیر و دست از آن نسیه بدار کاواز دهل شنیدن از دور خوش است^۱

این بیت معروف حافظ هم نقل می‌شود:

پیر ما گفت: «خطا بر قلم صنع نرفت» آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

۴- **طنز عرفانی:** این گونه طنز در «اسرار التوحید» محمد بن منور (قرن ششم) و آثار عطار و مولوی و سعدی و حافظ، نظایر و نمونه‌های فراوان دارد؛ مثلاً:

«یکی... این آیت بخواند: «وَقَوْذُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ» (سوره‌ی ۲۴، آیه‌ی ۲) و شیخ ما در آیت عذاب کم سخن گفتمی. گفت: چون سنگ و آدمی هر دو به نزدیک تو به یک نرخ است، دوزخ به سنگ می‌تاب و این بیچارگان را مسوز^۲».

درباره‌ی ابوسعید ابی‌الخیر و طنز او باید گفت: «بوسعید طنزی لطیف و انسانی و نجیب دارد و پرهیزی ندارد از این که حتی در حوزه‌ی الهیات هم این طنز را تسری دهد. او هم در گفتار خویش اهل طنز است و هم در رفتار خویش. از طنز دیگران نیز بسیار لذت می‌برد:

وقتی کسی مطلبی از وی می‌پرسید و او پاسخ داد. این مرد گفت: «آنچه تو گفتی، در هفت سبع قرآن وجود ندارد». بوسعید گفت: «این در سبع هشتم است...».

در اسرار التوحید نمونه‌های بسیاری از این طنزها وجود دارد.

۵- **طنز اجتماعی:** طنز اجتماعی ارزش و اهمیت بیش تری دارد؛ به طوری که برخی از افراد، طنز را در آن منحصر کرده‌اند و با شنیدن نام طنز به یاد آن می‌افتند و این البته خطاست. طنز اجتماعی یکی از اشکال طنز است نه همه‌ی آن. امروزه در طنز اجتماعی - مثل «گل آقا» - سوژه‌های

۱- رباعیات خیام، ص ۹، انتشارات علمی (همراه ترجمه به زبان‌های زنده‌ی دنیا)، ۱۳۴۲.
۱- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی‌سعید، محمد بن منور، به تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، ص ۲۷۴، انتشارات آگاه، چاپ سوم، ۱۳۷۱.

اجتماعی را به کار می‌گیرند؛ مثل: تورّم، رشوه خواری، روابط ادارات و سازمان‌ها با هم، عملیات متضاد نهادهایی چون برق و گاز و مخابرات و آب و فاضلاب، کاغذ بازی، روابط ارباب رجوع و کارمندان ادارات و...

به هر حال، این نوع طنز با انوری و عطار شکل واضح و ممتازی به خود می‌گیرد، با حافظ و عبیدزاکانی به اوج می‌رسد و با دهخدا پختگی کامل می‌یابد. نمونه آوردن از این نوع طنز هم آسان است و هم دشوار؛ آسان به دلیل کثرت آن و دشوار به جهت انتخاب. به هر حال، یک نمونه از اشعار عطار نیشابوری نقل می‌شود که قدر و مقام او در طنز، هنوز ارزیابی و شناخته نشده است:

سائلی پرسید از آن شوریده حال	گفت: اگر نام مهین ذوالجلال
می‌شناسی، باز گو ای مرد نیک	گفت: نان است آن، بتوان گفت لیک
مرد گفتش: احمقی و بی‌قرار؟	کی بُود نام مهین، نان؟ شرم‌دار
گفت: در قحط نیشابور ای عجب	می‌گذشتم گرسنه چل روز و شب
نه شنوادم هیچ‌جا بانگ نماز	نه دری بر هیچ مسجد بود باز
من بدانستم که نان نام مهینست	نقطه‌ی جمعیت و بنیاد دینست ^۱

۶- طنز سیاسی: طنز سیاسی هم ارزش خاصی دارد و در گذشته، اغلب از زبان دلچک‌ها و دیوانه نمایان و مجانبین عقلا امثال «بهلول» بیان می‌شده است. حافظ و عبید طنزهای سیاسی دارند. حافظ هر جا لفظ «محتسب» را به کار می‌برد، منظورش «امیر مبارزالدین محمد مبارز»، حاکم سفاک فارس است.

انوری نیز در قطعه‌ی معروف «والی شهر ما گداست» چنین منظوری دارد. از مشروطه به بعد، طنز سیاسی گسترش قابل ملاحظه‌ای می‌یابد و امثال بهار و عشقی و عارف و دهخدا با اشعار و نوشته‌های طنزآمیز به ستم محمدعلی شاه و استبداد او و یا به قراردادهای خارجی، مثل قرارداد ۱۹۱۹، می‌تازند و افشاگری می‌کنند.

درواقع، فقط در دوره‌ی مشروطیت است که طنز آگاهانه جنبه‌ی سیاسی - اجتماعی قوی به خود می‌گیرد و با انتقاد از ناپکاری‌های ستمگران و خائنان به وطن، صراحت و برجستگی می‌یابد. به عبارت دیگر، هزل و هجو به طنز راستین تبدیل می‌گردد و از خصوصیت فردی و ویرانگر آن کاسته می‌شود و حالت سازنده و اصلاح‌کننده به خود می‌گیرد. در واقع، سیر طنزگویی، از فردیت به کلیت تحوّل می‌یابد، دشنام‌گویی به دانش می‌انجامد، بدگویی به خیرخواهی - آن هم در سطح جمعی و جامعه - گرایش پیدا می‌کند و لذت هزل، به عزت طنز منجر می‌گردد.

۱- مصیبت‌نامه، ص ۲۶۷.

در دوران ما طنز سیاسی، حالتی کاملاً نمادین یافته و به صورت پوشیده و رمزی بیان می‌شود. «ای مرز پرگهر» فروغ از این جمله است. «دایی جان ناپلئون» ایرج پزشکزاد به صورتی نمادین، مقهوریت و ترس و بیم برخی از رجال وطنی در برابر استعمار خارجی و گناه همه چیز را به گردن آن‌ها انداختن و دست خارجی را در هر جا و هر کار دیدن، ضمن رمانی جذاب مجسم می‌کند. اما از آن‌جا که به علت عدم بررسی محتوای آثار شاعران ایرانی، موارد طنزآمیز آثار آن‌ها چندان شناخته نیست، نمونه‌ای از اشعار خواجه‌ی کرمانی (قرن هشتم) نقل می‌شود.

روزی وفات یافت امیری در اصفهان	زان‌ها که در عراق به شاهی رسیده‌اند
دیدم جنازه بر کتف تونیان و من	حیران که این جماعت از این تاچه دیده‌اند
پرسیدم از کسی که چرا تونیان شهر	از کارها جنازه کشی برگزیده‌اند؟
حمّال مُرده در همه شهری جدا بود	هر شغل را برای کسی آفریده‌اند
برزد بروت و گفت که تا ما شنیده‌ایم	حمّامیان همیشه نجاست کشیده‌اند!

۷- **طنز خانوادگی:** این نوع طنز تقریباً جدید است و بر اثر توسعه‌ی شهرنشینی پدید آمده است. سوژه‌های این طنز عبارت‌اند از: روابط میان زن و شوهر، عروس و مادر شوهر و به‌عکس، داماد و مادر زن، موجر و مستأجر، کارمند و رئیس اداره، درآمد اندک کارمندان، چشم و هم‌چشمی بین زنان و... مجلاتی مثل توفیق و گل آقا به این نوع طنز توجه خاصی داشته‌اند. نتیجه‌ی این بخش این است که اختصاص عنوان طنز به طنز سیاسی و اجتماعی خطاست و انواع دیگر هم اهمیت دارند.

جایگاه طنز و طنزپردازان قبل از مشروطه

از آن‌جا که قبل از مشروطه، طنزنویسی نوعی خاص و جداگانه در ادب فارسی به‌شمار نمی‌رفته است و مطالب طنزآمیز در لابه‌لای مطالب دیگر و به منظور القای مقاصد شخصی یا مفاهیم اخلاقی و عرفانی مطرح می‌شده است، برای طنزپردازان گذشته جایگاه خاصی نمی‌توان قائل شد. البته شاعرانی چون سوزنی سمرقندی و تا حدی انوری به هزل‌گویی و هجاگویی شهرت داشته‌اند و یاخبیثات سعدی معروف بوده است اما تلقی عامه از این‌گونه سخنان مثبت نبوده و آن‌ها را از نظر اخلاقی و دینی تأیید نمی‌کرده‌اند و خود شاعران نیز در اواخر کار از ابراز این جنس مطالب، اظهار پشیمانی می‌نموده‌اند.

۱- نقل از مجله‌ی آشنا، سال اول، شماره‌ی سوم بهمن و اسفند ۱۳۷۰، ص ۲۴، مقاله‌ی خواجه‌ی المرشدی کرمان سخنور رزمنده‌ی ضد ستم، کمال - ص. عینی (از جمهوری تاجیکستان).

مثلاً انوری گفته است :

دی مرا عاشقکی گفت : غزل می گویی؟ گفتم از مدح و هجا دست بیفشاندم هم
گفت : چون؟ گفتمش آن حالت گمراهی رفت حالت رفته دگر باز نیاید ز عدم^۱

جایگاه طنز و طنزپردازان بعد از مشروطه

اما پس از مشروطه، طنز فارسی با «چرند و پرند» دهخدا به صورتی قاطع و آگاهانه به مثابه‌ی یک نوع ادبی تازه مقام برجسته‌ای می‌باید و بعد از او طنزنویسی، هنری می‌شود که از هر کسی ساخته نیست.

در دوره‌ی معاصر، طنزنویسی جایگاه ارزشمندی دارد و رسانه‌های گوناگون می‌کوشند تا با بهره‌گیری از آن با مخاطبان خود رابطه‌ی صمیمانه‌تری برقرار کنند. البته حصول این هدف، به دقت و ظرافت تمام نیاز دارد.

طنزپردازان حرفه‌ای

در ادب گذشته‌ی ایران مشکل می‌توان جز عبیدزاکانی، طنزپرداز دیگری را نام برد. فخرالدین علی صفی هم (قرن دهم) در کتاب خود «لطایف الطوائف» کم‌تر ابتکار به خرج داده و بیش‌تر از آثار قدما از جمله عبیدزاکانی بهره گرفته است. در قرن نهم، طنزپرداز گمنام دیگری هست که می‌توان او را نیز در این مقوله حرفه‌ای دانست و او مولانا محمود نظام قاری، صاحب «دیوان البسه» است. نظام قاری در نوعی تقلید از شعر دیگران به جهت مضمون‌پردازی‌های طنزآمیز (پارودی) گاه ابتکارات ظریفی دارد؛ مثلاً:

توان آدمی ساخت از رخت رنگین چو آن لعبتک‌ها که سازد ملاعب
به مقدار تشریف و خلعت بیابی به محفل، جواب سلام و مراحب^۲

ز سِرّ بقچه‌ی الباس اهل بخل کم‌تر پرس که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معماً را
(ص ۳۷)

۱- مفلس کیمیا فروش، ص ۲۰۴.

۲- دیوان البسه؛ مولانا محمود نظام قاری، به اهتمام محمد مشیری، ص ۲۸، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ

دوم، ۱۳۵۹.

ز بهر پوشش و بخشش بود رخت
لباس عاریت بر کندن از خلق
چو تن باشد برهنه، کیسه خالی
درون بقچه پوشیدن چه حاصل؟
میان جمع پوشیدن چه حاصل؟
بهای جامه پرسیدن چه حاصل؟
(ص ۹۱)

البته پیشرو نظام قاری در پارودی سرودن، بسحاق اطعمه بوده که خوراکی‌ها را سوژه‌ی طنزهای خود قرار می‌داده است. به قول نظام قاری:

«با خود اندیشیدم که چون شیخ بسحاق اطعمه (علیه الرحمه) در «اطعمه» دیگ خیال بر آتش فکرت نهاد، من نیز در «البسه» اقمشه‌ی معانی در کارگاه دانش به بار نهم... فی الجمله از او کشگینه و از ما پشمینه... اگر آن جا بورانی است، این جا بارانی است... اگر آن جا پیاز و سیر است، این جا والا و حریر است... اگر آن جا کیپاست، این جا دیپاست.»
(ص ۹)

نظام قاری به تقلید از «ده فصل» و «تعریفات» و «صد پند» عبیدزاکانی، «ده وصل» و «صد وعظ» دارد؛ مثلاً در «ده وصل» با استفاده از اصطلاحات صرف و نحو گوید:

«السالم: جامه‌ای که خود دوزند.

غیرسالم: آن که از بازار دوخته خرند.

المجرور = دامن

مضاف و مضاف‌الیه = جامه‌ی نارسا و وصله‌ی اضافه

الموصولات = جامه‌های وصله زده.»

(ص ۱۵۸)

در قرن دهم مولانا فخرالدین علی صنفی با کتاب «لطایف الطوائف» خود می‌تواند هم چون یک طنزنویس برجسته مطرح گردد. بخشی از کتاب «دیدار با اهل قلم» دکتر غلامحسین یوسفی (صص ۳۴۱-۳۱۵، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۷) به معرفی این کتاب اختصاص دارد که از آن به نقل یک نمونه که طنز سیاسی دارد بسنده می‌شود.

«اموال رعیت»

«روزی جعفر بن یحیی بن خالد برمکی، در صحرائی پهلوی هارون الرشید می‌راند. ناگاه یک قطار شتر پر زر پیش آمد. هارون الرشید پرسید که این خزانه از کجاست؟ گفتند: این هدیه‌ای است که علی بن عیسی از ولایت خراسان فرستاده و هارون در آن ایام او را والی خراسان ساخته بود و فضل بن یحیی، برادر جعفر را عزل کرده. پس روی به جعفر کرد و از روی سرزنش گفت:

— این مال در زمان حکومت برادرت کجا بود؟

– گفت در کیسه‌های خداوندان مال.»

در قرن سیزدهم، یغمای جندقی و قآنی را می‌توان از طنزپردازان خصوصی برشمرد. البته در آثار یغما گاه طنزهای اجتماعی و سیاسی هم به چشم می‌خورد.

علی اکبر دهخدا و نسیم شمال، دو طنزپرداز بزرگ ایرانی هستند که اولی با نثر و دومی با شعر، جایگاه طنز و طنزپرداز را به اعلا درجه‌ی ممکن می‌رسانند. البته تأثیر مجله‌ی «ملأ نصرالدین» و علی اکبر صابر قفقازی بر این دو، امری است مسلم.

در دوره‌ی معاصر ایرج پزشکزاد، فریدون تنکابنی، عباس پهلوان، رسول پرویزی، خسرو شاهانی و ابوالقاسم حالت چهره‌های برجسته‌ی طنزنویسی و طنزسرایی به شمار می‌روند که کار اصلی‌شان در این نوع ادبی بوده است.

از مجموع مطالب این بخش می‌توان نتیجه گرفت که طنزنویسی به عنوان یک مشغولیت اصلی، بیش‌تر در نثر متجلی شده است. البته نسیم شمال و شاید ایرج میرزا دو استثنا در این زمینه باشند؛ در میان گذشتگان نیز بسحاق اطعمه و نظام قاری (البسه).

دریغ که آوردن حتی یک نمونه از طنز شاعران و نویسندگان – از قدیم تا امروز – در این مقاله امکان ندارد و به کتابی مفصل نیازمند است. برای آگاهی از نمونه‌ها علاوه بر مآخذ این مقاله، می‌توان به این آثار مراجعه نمود:

- ۱– طنزآوران امروز، بیژن اسدی‌پور و عمران صلاحی، انتشارات مروارید.
- ۲– مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، علی اصغر حلبی، انتشارات پیک، ۱۳۶۴.
- ۳– خواندنی‌های ادب فارسی، علی اصغر حلبی، انتشارات زوار، ۱۳۶۱.
- ۴– طنز و بذله‌گویی سیاسی و اجتماعی، علی وثوق، مجله‌ی آینده، شماره‌های ۸–۷، سال ۱۳۵۹، ص ۵۲۹ به بعد.

توضیحات متن

علاوه بر شیوه‌هایی که در کتاب درسی برای ایجاد طنز نام برده شده است، موارد زیر را نیز می‌توان از جمله عوامل ساخت طنز برشمرد. (نقل از کتاب طنز و طنزپردازی در ایران، صص ۶۷۴–۷۰۹)

۱– استفاده از تضاد میان دو مطلب

شخصی نزد پادشاهی رفت و گفت: من پیامبر خدایم، به من ایمان بیاور.

پادشاه گفت: معجزه‌ی تو چیست؟

— هر چه بخواهی.

قفلی نزد پادشاه بود. گفت:

— اگر راست می‌گویی، این قفل را بی‌کلید باز کن

مرد گفت: من دعوی پیغمبری می‌کنم نه دعوی آهنگری.

۲— تجاهل و ذکر دلایل احمقانه و سست

شخصی مهمانی را در زیرزمین خانه خوابانید. نیمه‌شب صدای خنده‌ی وی را در بالاخانه

شنید. پرسید: در آن جا چه می‌کنی؟

گفت: در خواب غلتیده‌ام.

گفت: مردم از بالا به پایین می‌غلطند، تو از پایین به بالا غلٹی؟

گفت: من هم به همین می‌خندم.

۳— پاسخ خلاف انتظار

زنی از شوهرش پرسید: چرا وقتی که من آوازی می‌خوانم، تو از پنجره به خارج نگاه می‌کنی

و می‌خندی؟

شوهر جواب داد: برای این که مردم تصوّر نکنند که من دارم تو را کتک می‌زنم و تو

داری با گریه جیغ می‌کشی.

۴— نسبت دادن صفت‌ها و اعمال زشت به خود

حافظ در استفاده از این روش مهارت دارد.

صوفیان جمله حریف‌اند و نظر باز ولی زین میان حافظ دل سوخته بدنام افتاد

۵— بیان حقیقت

«کلی از حمّام بیرون آمد. کلاهش دزدیده بودند. با حمّامی ماجرا می‌کرد. حمّامی گفت:

— تو این جا آمدی، کلاه نداشتی!

گفت: ای مسلمان این سر از آن سرهاست که بی‌کلاه به راه توان برد؟!»

۶— رفتارها و سخنان احمقانه

فردی با سپری بزرگ به جنگ ملاحده رفته بود. از قلعه، سنگی بر سرش زدند و بشکستند.

برنجید و گفت: ای مردک، مگر کوری و سپری بدین بزرگی نمی‌بینی که سنگ بر سر من می‌زنی.

۷— دوگانگی در عمل و گفتار

واعظان کاین جلوه بر محراب و منبر می‌کنند چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند

پرسشی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کم‌تر می‌کنند؟

«حافظ»

۸- ارتباط دادن دو مفهوم نامربوط

دو دیوانه کاردی در راه یافتند. اولی از دومی پرسید: این چیست؟
گفت: این بچه آزه‌ای است که هنوز دندان در نیاورده است.

۹- بازگویی ضعف‌های روحی افراد

ظریف و بخیل

ظریفی به در خانه‌ی بخیلی آمد و چشم بر درز در نهاد؛ دید که خواجه انجیر در پیش دارد و به رغبت تمام می‌خورد. ظریف حلقه بر در زد. خواجه طبق انجیر را زیر دستار پنهان کرد و ظریف آن را دید. پس برخاست و در بگشاد، ظریف به خانه‌ی او درآمد و بنشست.

خواجه گفت: چه کسی و چه هنر داری؟

گفت: مردی حافظ و قاری‌ام و قرآن را به ده قرائت می‌خوانم و فی‌الجمله آوازی و لهجه‌ای نیز دارم.

خواجه گفت: برای من از قرآن آیتی چند برخوان.

ظریف بنیاد کرد که: وَالزَّيْتُونَ وَطُورِ سَيْنِينَ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ.

خواجه گفت: «وَالتَّيْنِ» کجا رفت؟

گفت: در زیر دستار.

۱۰- استفاده از الفاظ غیراخلاقی

برای نمونه رجوع شود به آثار عبید و ایرج میرزا.

۱۱- عذر بدتر از گناه

رشته‌ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر ساعدِ ساقیِ سیمین ساق بود
(حافظ)

۱۲- توضیح و اوضحات

در خراسان خروس، مرغ نر است	کوه قاف از نخود بزرگ‌تر است
سبزه سبز است و آسمان آبی است	آب شَطِّ الْعَرَبِ همیشه تر است
دو برادر زیک پدر مادر	پسرِ اوّلی بزرگ‌تر است ^۱

۱- برای آگاهی از دیگر شیوه‌های ایجاد طنز و نمونه‌های متنوع آن رجوع شود به طنز و طنزپردازی در ایران، حسین بهزادی اندوهجودی، صص ۷۰۹-۶۷۴، چاپ اول، ۱۳۷۹.

پاسخ خودآزمایی‌ها

۱- تکلیف دانش‌آموزی

- ۲- الف - مایع حرف‌شویبی : (کتاب ادبیات سال دوم) شروع با حوادث عادی برای تبیین مسائل اجتماعی و سیاسی (استفاده از ایهام و برهم زدن نظم و تناسب متعارف واژه‌ها)
- ب- داستان کباب‌غاز (کتاب ادبیات سال دوم) بهره‌گیری از فرهنگ غنی عامّه، ضرب‌المثل‌ها، تکیه کلام‌ها و اغراق و بزرگ‌نمایی.
- ۳- تلفظ‌های درست : غرّه مشو، متمم فعل، مصاحب خوب، مصوت کوتاه، مضاف‌الیه.

خودآزمایی‌ها و فعالیت‌های نمونه

- ۱- قطعه یا داستان طنزآمیزی بنویسید درباره‌ی کسی که بسیار متظاهر است (مثلاً متظاهر به شجاع بودن، بخشنده بودن، فداکار بودن، باگذشت بودن و...)
- ۲- با یکی از ضرب‌المثل‌های زیر داستان یا قطعه‌ی طنزآمیزی بنویسید.
- آمد زیر ابرویش را بردارد، زد چشمش را کور کرد.
 - بازی بازی، با ریش بابا هم بازی؟
 - برای کسی بمیر که برایت تب کند.
 - تو که لالایی بلدی، چرا خودت خوابت نمی‌برد؟
 - نه چک زدیم نه چانه، عروس آمد تو خانه.
 - یکی نان نداشت بخورد، پیاز می‌خورد تا اشتهاش باز شود.
 - هر کس خربزه می‌خورد، پای لرزش هم می‌نشیند.
 - ما دم بریده رفتیم ولی شما هم ده آباد کن نیستید.
- بسیاری از ضرب‌المثل‌ها بر مبنای حوادث تاریخی یا داستان‌های شفاهی مردم ساخته شده‌اند؛ مثلاً همین ضرب‌المثل آخر، داستانی بدین‌گونه دارد :

«روزی یک سگ و خروس با هم قرار گذاشتند تا در یک ده خرابه قایم (پنهان) بشوند و صبح‌ها خروس اذان بگوید و سگ عوعو کند تا مردم یواش‌یواش به این ده بیایند و آبادش کنند. روزی روباهی از کنار ده می‌گذشت. صدای خروس را که شنید، ایستاد و کمین کرد و خروس را گرفت. سگ به دنبالش دوید و دمش را گرفت. روباه از ترس جان، دمش را کشید ولیکن کنده شد. خروس را ول کرد و خودش گریخت و همان‌طور که می‌دوید رو به سگ و خروس کرد و گفت :

«ما دُم بریده رفتیم اما شما هم ده آباد کن نیستید!»

۳- در نوشته‌ی زیر از چه نوع شگردی استفاده شده است؟

پس از قتل لطفعلی خان زند و استقرار قاجاریه، حاج ابراهیم خان کلانتر شیرازی که در تحکیم قدرت قاجاریه نقش بسزایی داشت، با لقب اعتمادالسلطنه به صدارت رسید. او تمام برادران و پسران و نزدیکان خود را در حکومت شرکت داد و هر یک را حاکم شهری نمود. روزی مردی از شیراز برای شکایت از حاکم فارس - که پسر حاج ابراهیم بود - به تهران آمد و گفت:

مردم از ظلم و ستم پسر ت نمی‌توانند در شیراز زندگی کنند.

حاجی گفت: به اصفهان بروند.

آن مرد گفت: برادرت حاکم آن جاست.

حاجی گفت: به بروجرد بروند.

مرد گفت: آن جا هم پسر دیگری حاکم است.

حاجی چند شهر دیگر را نام برد. مرد هم پاسخ می‌داد که فلان خویش در آن جاست.

سرانجام حاجی با خشم گفت: پس به درک بروند.

شیرازی گفت: آن جا هم که پدرت هست!

۱- برای آگاهی بیش‌تر از ریشه‌های تاریخی و داستانی ضرب‌المثل‌ها رجوع کنید به:

- ریشه‌های تاریخی امثال و حکم، مهدی پرتوی آملی، انتشارات سنایی.

- داستان‌های امثال، امیرقلی امینی.

ساختمان واژه (۱)

۱- اهداف

۱-۱- اهداف کلی

– آشنایی با ساختمان واژه و انواع آن در زبان فارسی معیار

۱-۲- اهداف جزئی: انتظار می‌رود در پایان این درس، دانش‌آموز بتواند:

- ساختمان واژه‌های گوناگون را از هم باز شناسد.
- واژه‌های ساده را از غیرساده تشخیص دهد.
- با تکواژهای آزاد، واژه‌ی مرکب بسازد.
- ساختمان واژه‌ی مرکب را از ساده تمیز دهد.
- واژه‌های غیرساده را به اجزای سازنده‌ی آن تجزیه کند.
- ساده بودن برخی از واژه‌های به ظاهر قابل تجزیه را در فارسی امروزی توضیح دهد.
- توضیح دهد که چرا افزایش یک یا چند تکواژ به یک واژه، در افزایش تکیه‌ی آن تأثیری ندارد.
- چگونگی تبدیل ترکیب‌های وصفی، اضافی و عطفی را به واژه‌های مرکب یا مشتق – مرکب بیان کند.
- به کمک فرایندهای واجی علت دو تلفظی بودن بعضی از واژه‌ها را بیان کند.

۲- منابع

- دستور زبان فارسی؛ پرویز ناتل خانلری، ساختمان کلمه، صص ۱۷۹-۱۵۹.
- دستور زبان فارسی؛ حسن انوری – حسن احمدی گیوی، صص ۱۰۰-۹۶.

۳- روش‌های تدریس پیشنهادی

- الگوی دریافت مفهوم
- الگوی تفکر استقرایی

۴- مفاهیم و نکات اساسی درس

– واژه‌ها از نظر ساختمان به ساده و غیرساده تقسیم می‌شوند.
– واژه‌ی ساده آن است که فقط یک تکواژ داشته باشد.
– واژه‌ی مرکب آن است که از دو یا چند تکواژ آزاد تشکیل شود.
– واژه‌ی مشتق آن است که از یک تکواژ آزاد و یک یا چند واژه تشکیل شود.
– واژه‌ی مشتق – مرکب آن است که ویژگی مرکب و مشتق را با هم داشته باشد.
– بین اجزای مرکب، هیچ تکواژی نمی‌توان افزود.
– برخی از واژه‌های به ظاهر قابل تجزیه، در زبان امروز ساده‌اند.
– هر واژه – جز برخی فعل‌ها – فقط یک تکیه دارد.
– بعضی از واژه‌های مرکب در اصل ترکیب وصفی، اضافی یا عطفی بوده‌اند.
– دو تلفظی بودن برخی واژه‌ها، نتیجه‌ی اعمال فرایندهای واجی است.

«درآمد»

ساختمان واژه‌های غیرساده به لحاظ اهمیت و گستردگی در زبان فارسی، در سه درس مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این درس فقط به ساختمان واژه‌های مرکب پرداخته می‌شود. در نمودار زیر، ساخت انواع واژه‌های مرکب نشان داده شده است.

ضعیف : واو حذف نشده است ؛ مثل کارد و پنیر (مشتق – مرکب).
 عطفی }
 قوی : واو حذف شده است ؛ مثل جلوکباب، جلومرغ، کت شلوار.

غیر نحوی

غیر عطفی : گاومیش، شتر گاو پلنگ

نهادی : واژه‌ی مرکب یا مشتق – مرکبی که دارای جزئی است که این جزء در یک جمله‌ی زیرساختی نقش نهاد را ایفا کرده است ؛ دلخواه : چیزی که دل آن را می‌خواهد.
 فعل

مفعولی : جزئی از واژه در جمله‌ی زیرساختی نقش مفعول را برعهده دارد ؛ مثل کتاب‌فروش، مدام‌تراش.

متممی بایی : جزئی از واژه در جمله‌ی زیرساختی نقش متممی را ایفا می‌کند که حرف اضافه‌اش «با» است ؛ مثلاً گچ کار : کسی که با گچ کار می‌کند. دست‌پخت : چیزی که با دست پخته شده است.

متممی ازی : جزئی از واژه در جمله‌ی زیرساختی نقش متممی دارد که حرف اضافه‌اش «از» است ؛ مثلاً : مادرزاد : کسی که از مادر زاده شده است.

متممی به – برای : حرف اضافه‌اش «به» یا «برای» است ؛ مثل : دل‌نشین : چیزی که به دل می‌نشیند.

متممی دری : همان تعریف بالا ؛ خانه‌زاد : شهرنشین : کسی که در خانه زاده شده است.

اضافی : عناصر سازنده‌ی این } ساده : مادرشوهر، پدرزن
 واژه مضاف و مضاف‌الیه‌اند. } مقلوب : کارخانه، جوجه کباب، گلاب

وصفی، صفتی : اجزای سازنده‌ی واژه، با هم } ساده : پیرمرد
 رابطه‌ی صفت و موصوف دارند } مرکب : (صفت‌جانشین)

صفت‌جانشین : صفت و موصوفی که برای موصوف غایب صفت قرار بگیرد ؛ قد بلند، گوژپشت.

قیدی : یک جزء از واژه در جمله‌ی زیرساختی جایگاه قید را اشغال می‌کند : گران‌فروش، تندرو، تندخوان.

واژه‌ی
 مرکب

نحوی

واژه‌های غیرساده دو دسته‌اند :

- ۱- غیرنحوی : که اجزای سازنده‌ی آن با یک‌دیگر رابطه‌ی نحوی ندارند.
- ۲- نحوی : واژه‌های مرکب یا مشتق — مرکب که اجزای آن‌ها با یک‌دیگر رابطه‌ی نحوی دارند.

توضیحات متن و پاسخ فعالیت‌ها

هر یک از واژه‌های زیر از چند تکواژ درست شده است؟

سیب زمینی : / سیب / زمین / ی / (۳ تکواژ)

آمادگی : / آماده / گی / (۲ تکواژ)

بی‌حوصلگی : / بی / حوصله / گی / (۳ تکواژ)

دستاورد : / دست / آورد / ^۱ / (۲ تکواژ)

شکنجه : / شکنجه / (یک تکواژ)

بستنی : / بست / ـن / ی / (۳ تکواژ)

دارا : / دار / / (۲ تکواژ)

نمک : / نمک / (۱ تکواژ)

قاصدک : / قاصد / ـک / (۲ تکواژ)

کم‌حوصله : / کم / حوصله / (۲ تکواژ)

بی‌سروسامان : / بی / سر / و / سامان / (۴ تکواژ)

نادانسته : / نا / دانست / ه / (۳ تکواژ)

— در کتاب برای واژه‌ی مرکب متشکل از سه تکواژ، مثالی آورده نشده است. می‌توان این

نمونه‌ها را نام برد :

گلاب پاش، آبدوغ‌خیار، گل‌گاوزبان، دربازکن، مدادپاک‌کن، گلاب‌گیر.

پاسخ فعالیت (۱)

الف — اسم ساده یک تکواژ دارد ولی فعل ساده دست کم از دو تکواژ (بن + شناسه) ساخته

می‌شود. برای تشخیص ساده یا غیرساده بودن فعل باید به «بن مضارع» آن توجه نمود؛ یعنی، بن

مضارع فعل ساده یک تکواژ دارد. مثل فعل «رفته باشم» با آن که از چهار تکواژ / رفت — باش — م

۱- در یک تجربه‌ی دقیق‌تر می‌توان دستاورد را متشکل از سه تکواژ/دست/آور (بن مضارع)/ د (تکواژ ماضی ساز)/

دانست.

تشکیل شده است ولی هم چنان یک فعل ساده به شمار می‌رود؛ زیرا بن مضارع آن (رو) یک تکواژ بیش نیست.

ب - اسم و فعل غیر از این جهت به هم شباهت دارند که بین اجزای سازنده‌ی هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان تکواژی افزود.

توضیحاتی درباره‌ی نکته‌ی شماره‌ی (۲)

دشوار در گذشته مرکب بوده است از دو جزء دُش (دژ = ضد) و خوار (آسان) که جزء اول آن را می‌توان در واژه‌هایی مانند دشمن، دشنام، دژخیم، دژآگاه، دژآلود، دژآهنگ، دژکام و دژنام یافت.

تابستان = تاب (حرارت و گرمی) + ستان (پسوند زمان)

زمستان = زم (سرما) + ستان (پسوند زمان)

دبستان = ادبستان = ادب (نوشتن) + ستان (پسوند مکان)

ساریان = سار (سر) + بان (پسوند دارندگی) ← دارای ریاست ← (سروان)

خلبان = خله (پاروی قایقرانی) + بان (پسوند دارندگی)

شبان = شبپ (گوسفند) + بان (پسوند دارندگی)

زنخدان = زنج (چانه) + دان (پسوند مکان)

ناودان = ناو (گذرگاه سفالی آب) + دان (پسوند مکان)

خاندان = خان (سرا) + دان (پسوند مکان)

سیاوش = سیا (سیاه) + وخش (اسب) = دارنده‌ی اسب سیاه‌نر

سهراب = سهر (سرخ) + آب

رستم = رس (نمو) + تهم (نیرومند)

تهمینه = تهم (نیرومند) + ینه (پسوند صفت نسبی)

شیرین = شیر + ین

دستگاه = دست (قدرت) + گاه

اُستوار = اُست + وار (بار)

بنگاه = بُن (جنس و بار) + گاه (پسوند مکان)

پگاه = پ (= ب پیشوند) + گاه = به هنگام

غُنچه = غنچ (جمع شده) + چه (پسوند تصغیر)

کلوچه = کلو (= کلی قرص نان روغنی بزرگ) + چه (پسوند تصغیر)

کوچه = کوی + چه

مژه = موی + چه

دیوار = دیو + وار (پسوند شباهت)

دیوانه = دیو + انه (پسوند صفت نسبی)

وادار = وا (پیشوند) + دار (بن مضارع)

پاسخ فعالیت (۲)

دخترخاله، شاگرد شوفر، چلوخورش، کت شلوار، بلوزدامن.

پاسخ خودآزمایی‌ها

- الف - با جابه‌جایی هسته و وابسته: سیاه‌چادر - خون‌بها - شب‌کلاه - جوانمرد - گلاب - دست‌افزار - زیرشلوار - پیراما (پای‌جامه = جامه‌ی پای)
- ب - بدون جابه‌جایی هسته و وابسته: صورت‌حساب - تخت‌خواب - پسردایی - صاحب‌خانه - کیف‌دستی

- ۲ - نامه‌رسان ← کسی که نامه را می‌رساند.
مدادتراش ← چیزی که مداد را می‌تراشد.
دماسنج ← آن چه دما را می‌سنجد.
خودبین ← کسی که فقط خود را می‌بیند.
خویش‌شناس ← کسی که خویش‌تن را می‌شناسد.
- ۳ - تکلیف دانش‌آموزی.

خودآزمایی‌ها و فعالیت‌های نمونه

- ۱ - تحقیق کنید واژه‌های ساده‌ی زیر در گذشته از چه اجزایی تشکیل می‌شدند.
خلبان، قهرمان، تندیس، آدینه، کوچه
- ۲ - واژه‌ی «شنا» در اصل «آب‌آشنا» بوده است که با اعمال فرایندهای واجی به صورت زیر درآمده است:

آشناآب ← شیناب / آشنا ← شنا

آیا شما هم می‌توانید دو نمونه‌ی دیگر مثال بزنید؟

۳ - نوع واژه‌های زیر را از نظر ساختمان بنویسید.

اسفندیار، دلدار، بهاره، حلقه به گوش، دردمند، سه گوش، نمک، آبدوغ خیار.

۴- برای الگوهای زیر اسم و صفت مرکب مناسب بنویسید.

الف - صفت + اسم ← اسم

ب - ضمیر + بن مضارع ← اسم

پ - اسم + صفت ← صفت

ت - ضمیر + بن مضارع ← صفت

۵- واژه‌های مرکب زیر در اصل جمله بوده‌اند. آن‌ها را به صورت جمله بازنویسی کنید.

مثال: دست پخت ← چیزی که آن را با دست می‌پزند.

گچ‌کار ←

دل‌نشین ←

خداترس ←

شهرنشین ←

اگرچه عَرَضِ هنر پیش یار بی ادبی است
زبان خموش ولیکن دهان پراز عربی است
(حافظ)

کلمات دخیل در املاي فارسی (۱) و (۲)

۱- اهداف

۱-۱- اهداف کلی

- آشنایی با املاي درست واژه‌های دخیل عربی در فارسی
- ۱-۲- اهداف جزئی: انتظار می‌رود در پایان این درس، دانش‌آموز بتواند:
 - واژه‌های نشان‌دار و بی‌نشان عربی را درست بنویسد.
 - از واژه‌های دخیل در حدّ اعتدال استفاده کند.
 - واژه‌های نشان‌دار عربی را از نظر ساختمان با هم مقایسه کند.

۲- منابع

- نامه‌ی فرهنگستان، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۷۵، مقاله‌های «درباره‌ی چند لغت یونانی دخیل در زبان فارسی» و «بررسی چند واژه‌ی دخیل هندی در شعر فارسی».
- زبان و تفکر، محمدرضا باطنی، مقاله‌ی «پدیده‌های قرضی در زبان فارسی».
- درآمدی بر چگونگی شیوه‌ی خطّ فارسی؛ میرشمس‌الدین ادیب سلطانی، بخش پنجم «شیوه‌ی نوشتن واژه‌های عربی و عربی‌تبار در فارسی».

۳- روش تدریس پیشنهادی

- روش تقریری

۴- مفاهیم و نکات اساسی درس

- بخش عظیمی از واژگان زبان فارسی را واژه‌های دخیل تشکیل می‌دهند.
- کلمات دخیل در مقایسه با اصل خود تغییرات آوایی و املائی می‌یابند.
- واژه‌های دخیل عربی به دو دسته‌ی نشان‌دار و بی‌نشان تقسیم می‌شود.
- در نوشتن املا، توجه به واژه‌های دخیل عربی لازم است.
- در واژه‌های عربی نشان‌دار با (ال) که با حروف شمسی آغاز می‌شوند، «ل» تلفظ نمی‌شود.
- کاربرد واژه‌های دخیل در حدّ اعتدال توصیه می‌شود.

«درآمد»

همه‌ی زبان‌ها واژه‌های دخیل دارند و زبان خالص و پاک یافت نمی‌شود. زبان فارسی نیز از این قاعده بیرون نیست. بسیاری از واژه‌های زبان فارسی با کلمه‌های دخیل آمیخته است. علت این امر علاوه بر تبادل فرهنگی، سلطه‌ی کوتاه یا درازمدت اقوامی بوده است که واژه‌های آن‌ها امروز در زبان فارسی رایج است و جزء کلمات دخیل به‌شمار می‌آیند.

کلمات دخیل از زبان ملت‌ها و اقوام زیر - مستقیم یا غیرمستقیم - وارد زبان فارسی شده است :

۱- یونانی : ابلیس، بوقلمون (جامه‌ی رنگارنگ)، ارغنون، اسطوره، اسفنج، اسقف، اطلس، افیون و...^۱

۱- برای آگاهی از چگونگی ساختمان و انتقال آن‌ها به فارسی رجوع کنید به مقاله‌ی «چند لغت دخیل در زبان فارسی»، محمد حسن دوست، نامه‌ی فرهنگستان، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۷۵.

- ۲- هندی : بلارک (پیکان و شمشیر)، ساری (لباس هندی)، شیله (بافته‌ای از ریسمان)،
لُنْگوتَه (لنگ)، لُونَد (تنبل و عشوه‌گر)^۱
- ۳- ترکی : آقا، اتاق، الاغ، قاشق، خانم، خان، بیگ، بیگم و... .
- ۴- روسی : استکان، سماور، قوری، قزاق، اُرسی و... .
- ۵- فرانسوی : بوفه، کافه، گاراژ، شوfer، ماشین، پروژه و... .
- ۶- انگلیسی : فیلم، تلفن، کولر، کامپیوتر، رادیو، آمپول، سِرْم و... .
- ۷- عربی : تعداد کلمه‌های عربی در فارسی بی‌شمار است و این درس و درس املاي آینده به‌درست نوشتن این‌گونه کلمات مربوط می‌شود.

پاسخ خودآزمایی‌ها

- ۱-
- الف- واژه‌های نشان دار : دارالحکومه، دارالتَّرجمه، من البدو الی الختم، لغایت، عظیم‌الجثه،
قلیل البضاعه، مسلوب‌الاراده
- ب- بی‌نشان : حوزه‌ی انتخاییه، مصادره‌ی اموال
- ۲-
- مع‌الاسف : دریغ، دردا، باتأسف، متأسفانه
مع‌الوصف : با این همه، با این وصف
مقایسه : هردو قیدند - هردو نشان‌دارند.
- ۳-
- گزینه‌ی «د»؛ زیرا «بسیار کم» فارسی است و کاربرد آن ارجحیت دارد. «به ندرت» نیمه‌عربی
و نیمه‌فارسی است و کاربرد آن نادرست نیست. «ندرتاً» عربی نشان‌دار است و در حدّ اعتدال می‌توان
از آن استفاده کرد.

۱- برای آگاهی از موارد استفاده‌ی این واژه‌ها در ادب فارسی رجوع کنید به مقاله‌ی «چند واژه‌ی دخیل در شعر فارسی»، حسن رضایی باغبیدی، نامه‌ی فرهنگستان، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۷۵.

مرجع شناسی

۱- اهداف

۱-۱- اهداف کلی

- آشنایی با مراجع عمده‌ی تحقیق

۱-۲- اهداف جزئی: انتظار می‌رود در پایان این درس، دانش‌آموز بتواند:

- از منابع تحقیق به درستی استفاده کند.

- مراجع اصلی را در هر زمینه از مراجع فرعی تشخیص دهد.

- مراجع اصلی را نام ببرد.

- چهار دایرةالمعارف مهم فارسی را نام ببرد.

- مزایای استفاده از رایانه را در کار پژوهش بیان کند.

- مدخل موردنظر خود را در دایرةالمعارف‌ها به‌آسانی بیابد.

۲- منابع

- مرجع‌شناسی و روش تحقیق در ادبیات فارسی؛ غلام‌رضا ستوده، صص ۳۲۰-۳۰۹،

«دایرةالمعارف و خصوصیات آن».

- مرجع‌شناسی؛ عباس ماهیار، انتشارات دانشگاه پیام نور

- مرجع‌شناسی؛ احمد رنجبر، انتشارات اساطیر

- کیهان فرهنگی؛ شماره‌ی ۱۲۷، سال سیزدهم، خرداد و تیر ۱۳۷۵، ویژه‌نامه‌ی دایرةالمعارف‌ها

و دانش‌نامه‌ها

۳- روش تدریس پیشنهادی

- واحد کار

۴- مفاهیم و نکات اساسی درس

– برای انجام دادن هرگونه پژوهش، ابتدا باید منابع آن را شناخت و به آن‌ها مراجعه کرد.

– دایرةالمعارف‌ها حاوی چکیده‌ای از همه‌ی رشته‌های علوم انسانی یا رشته‌ای معین هستند.

– تألیف دایرةالمعارف به شیوه‌ی نوین آن، ابتدا در قرن هفدهم در اروپا رواج یافت.

– دایرةالمعارف فارسی، دانش‌نامه‌ی ایران و اسلام، دانش‌نامه‌ی جهان اسلام، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی از دایرةالمعارف‌های مهم فارسی هستند.

– سرگذشت‌نامه‌ها نیز از کتاب‌های مرجع به‌شمار می‌روند.

– فهرست مقالات، کتاب‌شناسی و چکیده‌ها از منابع مهم رابط در امر تحقیق هستند.

– رایانه‌ها از منابع مهم تحقیق هستند که اطلاعات را در کم‌ترین حجم و کوتاه‌ترین زمان در دسترس محققان قرار می‌دهند.

«درآمد»

دایرةالمعارف یا دانش‌نامه

کوتاه‌ترین تعریفی که از دایرةالمعارف می‌توان یافت، این است: «خلاصه‌ی مستند و قابل فهمی از مجموعه‌ی معارف بشری – در همه‌ی رشته‌های دانش انسانی یا در رشته‌ای معین – به ترتیب الفبایی...» دایرةالمعارف را «حاوی‌العلوم» و «فرهنگ علوم و فنون» نیز نامیده‌اند و در زبان‌های اروپایی انسیکلوپدیا (Encyclopedia) گویند.

ویژگی‌های دایرةالمعارف‌ها

الف – تفاوت اساسی دایرةالمعارف‌ها با لغت‌نامه‌ها در این است که لغت‌نامه اساساً ناظر به لغات

است و حال آن که دایرةالمعارف ناظر به اطلاعاتی در باب موضوع‌های مختلف و بحث کمابیش مختصری از آنهاست.

ب- دایرةالمعارف‌ها- و در مجموع کتاب‌های مرجع- نوعاً جزء کتاب‌هایی نیستند که کسی به قصد فراگرفتن دانش‌های خاصی آن‌ها را از آغاز تا پایان بخواند بلکه هدف هر دایرةالمعارفی این است که محقق یا خواننده‌ی عادی بدون اتلاف وقت، اطلاعاتی در باره‌ی عنوان موردنظر خویش در آن بیابد.

پ- دانشمندان و نویسندگان با درج نام خود در پایان مقالاتی که در دایرةالمعارف‌ها می‌نویسند، مسئولیت صحّت مطالب عرضه شده را برعهده می‌گیرند و تمام منابع و مأخذ معتبر مربوط به موضوع را به خواننده معرفی می‌کنند. به همین جهت، موضوعاتی که در دایرةالمعارف‌ها عرضه می‌شود، باید دقیق، منقح، قابل اعتماد، منحصر به واقعیات و خالی از عبارت‌پردازی و لقب‌سازی بوده و بر نظامی منطقی استوار باشند.

انواع دایرةالمعارف‌ها

الف- «دایرةالمعارف اختصاصی» که در آن مقالاتی مربوط به موضوعی واحد به تفصیل نوشته می‌شود؛ مانند: دانش نامه‌ی ایران و اسلام، دایرةالمعارف تشیع.

ب- «دایرةالمعارف عمومی» که دربر دارنده‌ی مطالبی کلی در حوزه‌ی تمام معارف بشری است؛ مانند: دایرةالمعارف فارسی مصاحب.

تاریخچه‌ی مختصر دایرةالمعارف‌نویسی

دایرةالمعارف‌نویسی یا گردآوردن معلومات بشری در یک مجموعه تازگی ندارد. در قرن پنجم میلادی شخصی به نام «مارسیانوس کاپلا» معلومات آن روز بشر را که در حوزه‌ی هفت علم بود در یک مجلد مورد بحث قرار داد. آن هفت علم عبارت بودند از: صرف و نحو، جدل، معانی و بیان، هندسه، نجوم، حساب، موسیقی. در قرون بعد نیز افرادی چون ایزیدور، سالمن (سلیمان) و «ونسان دوپوه» به تألیف آثاری در این زمینه پرداختند. در آغاز قرن هفدهم، جدّیت بیشتری در این باره مبدول گشت؛ چنان‌که در سال ۱۶۲۰ م. پروفیسور «مارتیا مارتین» دایرةالمعارف کاملی را طرح‌ریزی کرد. هانری آلتد در سال ۱۶۲۰ م. دایرةالمعارفی در هفت جلد منتشر نمود. در قرون بعد نیز این امر در کشورهای مختلف اروپایی ادامه یافت.

فکر نوشتن دایرةالمعارف در اسلام و ایران ظاهراً از اواخر قرن سوم پیدا شده است. از

دایرةالمعارف‌های مربوط به پیش از اسلام می‌توان «دینکرد» و «بند هشن» را نام برد. شاید رسائل اخوان‌الصفای را نیز بتوان جزء دایرةالمعارف‌های اختصاصی به شمار آورد. «الفهرست» ابن ندیم، «احصاء العلوم» فارابی، «جامع العلوم» امام فخر رازی معروف به ستّینی، «دُرّةالتاج» قطب‌الدین محمود شیرازی، «نفایس‌الفنون» محمدبن محمود آملی و «کشف اصطلاحات‌الفنون» تهانوی از دایرةالمعارف‌های اسلامی هستند. در اسلام دایرةالمعارف‌هایی که با همین نام تدوین شده‌اند، به قرن سیزدهم و چهاردهم هجری مربوط می‌شوند؛ مانند: دایرةالمعارف بُستانی و دایرةالمعارف فرید وجدی. در ایران دایرةالمعارف‌نویسی به شیوه‌ی نو از حدود پنجاه سال پیش ۱۳۲۷ ش. با ترجمه‌ی دانش‌نامه ایران و اسلام هلند به کمک گروهی از دانشمندان آغاز شد و سپس دایرةالمعارف‌های دیگری نیز به این مجموعه اضافه شد که در کتاب درسی به مهم‌ترین آن‌ها اشاره شده است.

توضیحات متن

سرگذشت‌نامه‌ها

(۲/۱) معجم‌الادبا: نام اصلی این کتاب «ارشاد‌الاریب الی معرفة‌الادیب» است که به معجم‌الادبا و یا طبقات‌الادبا معروف شده و آن مشتمل است بر اخبار نحویان و لغویان و قرّاء و علمای اخبار و انساب و نویسندگان و هر که تا زمان مؤلف، یعنی یاقوت حموی در اوایل قرن هفتم - در ادب تصنیفی کرده است. این کتاب با رعایت نظم الفبایی تنظیم شده است.

(۲/۲) الاعلام: (قاموس تراجم لِأشهر الرّجال و النّساء من العرب و المستغریین و المستشرقین) موضوع این کتاب چنان که از نامش پیداست، شرح حال مردان و زنان مشهور از عرب و مستغرب و مستشرق است. مؤلف آن روزنامه‌نویس و نویسنده‌ی دمشقی، خیرالدین زرکلی، چندین روزنامه و مجله در دمشق و قاهره تأسیس کرد. وی به‌هنگام تسلط فرانسویان بر سوریه محکوم به اعدام شد؛ پس به حجاز گریخت و تابعیت آن‌جا را پذیرفت و در دستگاه آل سعود به مناصب مهم رسید.

(۲/۳) ریحانة‌الادب: عنوان کامل این کتاب ریحانة‌الادب فی تراجم‌المعروفین بالکُنیة و اللقب و مؤلف آن محمدعلی مدرّس خیابانی است. این کتاب یک مقدمه و پنج باب و یک پایان دارد. باب اوّل شرح حال معروفین به «لقب» است، مانند «آباده‌ای» و «چلیپی» و... چهار باب دیگر در ترجمه‌ی حال اشخاصی است که نامشان مُصدّر به لفظ «ابن»، «اب»، «ام» یا «بنت» است. بعضی خانواده‌های معروف به «بنی فلان» یا «آل فلان» نیز در ذیل همان چهار باب آخر معرفی شده‌اند.

(۲/۴) تاریخ رجال ایران: در این کتاب شرح زندگی کسانی آمده است که در دوره‌ی قاجاریه

در زمینه‌های سیاسی، فرهنگی، دینی، ادبی و... مؤثر بوده‌اند و در ایجاد انقلاب مشروطه و حوادث بعد از آن نقشی ایفا نموده‌اند.

۲/۵ چشمه‌ی روشن: در این کتاب، نویسنده به معرفی بالغ بر هفتاد شاعر گذشته و امروز ایران پرداخته است و در هر فصل کتاب - که به یک شاعر اختصاص دارد - یک اثر خوب و برجسته‌ی او را مطرح کرده و به نقد و بررسی آن پرداخته است. داوری مؤلف در این اثر منصفانه و به دور از افراط و تفریط است.

۲/۶ زندگینامه‌ی علمی دانشوران: این کتاب، به پیشنهاد و سرپرستی احمد بیرشک، ترجمه‌ای است از کتابی به زبان انگلیسی در ۱۸ جلد. در این کتاب سرگذشت حدود پنج هزار عالم و دانشمند فیزیک‌دان، شیمی‌دان، ریاضی‌دان، ستاره‌شناس، زیست‌شناس، زمین‌شناس و... آمده است و مترجمان زیادی تاکنون چند جلد از آن را ترجمه نموده‌اند.

۲/۷ تذکره‌های فارسی:

جدول کتاب‌های مربوط به زندگی نامه‌های شاعران

تقی الدین محمد کاشانی	: مؤلف	خلاصه الاشعار	} ۱- تذکره‌های شاعران به زبان فارسی
تقی الدین محمد بلیانی	: مؤلف	عرفات العاشقین	
واله‌ی داغستانی	: مؤلف	ریاض الشعرا	
نورالدین عوفی بخارایی	: مؤلف	لیاب الالباب	
دولت‌شاه سمرقندی	: مؤلف	تذکره الشعرا	
امین احمد رازی	: مؤلف	هفت اقلیم	
لطفعلی بیگ آذر بیگدلی	: مؤلف	آتشکده‌ی آذر	
رضاقلی خان هدایت	: مؤلف	مجمع الفصحاء	
بدیع الزمان فروزانفر	: مؤلف	سخن و سخنوران	
شبلی نعمانی	: مؤلف	شعر العجم	
محمد مظفر حسین	: مؤلف	تذکره‌ی روز روشن	
غلامعلی آزاد	: مؤلف	خزانه‌ی عامره	
شیرعلی خان لودی	: مؤلف	مرآت الخیال	
محمد قدرت‌الله	: مؤلف	نتایج الافکار	
سعید نفیسی	: مؤلف	تاریخ نظم و نثر در ایران و در نثر فارسی	
امیر علیشیر نوابی	: مؤلف	مجالس النقائس	} ۲- تذکره‌های زندگی نامه‌های شاعران
سام میرزای صفوی	: مؤلف	تحفه‌ی سامی	
محمدعلی حزین لاهیجی	: مؤلف	تذکره‌ی حزین	
محمدطاهر نصرآبادی	: مؤلف	تذکره‌ی نصرآبادی	
میرزا احمد دیوان بیگی	: مؤلف	حدیقه الشعرا	
سید محمد باقر برقی	: مؤلف	سخنوران نامی معاصر	
سید عبدالحمید خلخالی	: مؤلف	تذکره‌ی شعرای معاصر	
محمدعلی تربیت	: مؤلف	دانشمندان آذربایجان	} ۳- تذکره‌های محلی
سید محمد حسین	: مؤلف	دانشمندان و سخن‌سرایان فارس	
رکن‌زاده‌ی آدمیت	: مؤلف	بزرگان و سخن‌سرایان همدان	
کشاورز صدر	: مؤلف	از رابعه تا پروین	} ۴- تذکره‌های طبقات معین
علی‌اکبر مشیرسلیمی	: مؤلف	زنان سخنور	
محمد حسن اعتماد السلطنه	: مؤلف	خیرات حسان	
فخری هروی	: مؤلف	جواهر العجایب	
ملا عبدالنبی قزوینی	: مؤلف	تذکره‌ی میخانه	} ۵- تذکره‌های موضوعی
احمد گلچین معانی	: مؤلف	تذکره‌ی پیمان‌ه	

پاسخ خودآزمایی‌های درس

۱- تکلیف دانش آموزی

۲- تکلیف دانش آموزی

۳- تکلیف دانش آموزی

۴-

گلزار ← گل + زار (مشتق)

گلشن ← (ساده)

گلنار ← گل + نار (مرکب)

گلدان ← گل + دان (مشتق)

گلاب ← گل + آب (مرکب)

گل‌ساز ← گل + ساز (مرکب)

گلاب‌پاش ← گل + آب + پاش (مرکب)

گلدار ← گل + دار (مرکب)

گل‌شهر ← گل + شهر (مرکب)

گل‌پوش ← گل + پوش (مرکب)

گلستان ← گل + ستان (مرکب)

گل زیبا ← ترکیب وصفی (گل اسم ساده / زیبا، صفت بیانی و وابسته‌ی پسین)

ساقه‌ی گل ← ترکیب اضافی (ساقه : هسته و مشتق است / گل : مضاف‌الیه و ساده)

گل بوته ← گل + بوته (مرکب)

بوته‌ی گل ← ترکیب اضافی (بوته : اسم ساده و هسته / گل : اسم ساده و مضاف‌الیه)

گل‌دوزی ← گل + دوز + ی (مشتق مرکب)

خودآزمایی‌ها و فعالیت‌های نمونه

- ۱- کتاب‌های مرجع در کدام قسمت کتابخانه نگهداری می‌شوند؟ استفاده از آن‌ها با دیگر کتاب‌ها چه تفاوتی دارد؟
- ۲- درباره‌ی کتاب‌شناسی شاعران ایرانی تحقیق کنید و دو اثر در این زمینه را با مشخصات کامل نام ببرید.
- ۳- شیوه‌ی پیدا کردن مطالب در فهرست مقالات ارج افشار چگونه است؟
- ۴- درباره‌ی سابقه‌ی دایرةالمعارف‌نویسی در ایران تحقیق کنید و چند اثر در این زمینه نام ببرید.
- ۵- منظور از «مراجع رابط» در کتاب‌های مرجع چیست؟
- ۶- استفاده از رایانه در کار پژوهش چه مزایایی دارد؟
- ۷- دایرةالمعارف‌ها چگونه کتاب‌هایی هستند؟
- ۸- سه مرجع غیرچاپی را نام ببرید.
- ۹- کدام‌یک از گزینه‌های زیر از مراجع تحقیق چاپی نیست؟
الف - فرهنگ‌ها ب - دایرةالمعارف‌ها ج - میکروفیلم‌ها د - نمایه‌ها

ساختمان واژه (۲)

۱- اهداف

۱-۱- اهداف کلی

- آشنایی با ساختمان واژه‌های مشتق

۱-۲- اهداف جزئی: انتظار می‌رود در پایان این درس، دانش‌آموز بتواند:

- با تکواژهای آزاد و وابسته واژه‌ی مشتق بسازد.

- در هر واژه‌ی مشتق، پایه و وند را از هم باز شناسد.

- واژه‌های مشتق را از واژه‌های ساده و مرکب تمیز دهد.

- انواع وندها را نام ببرد.

- پیشوندها و پسوندهای مهم را برشمارد.

- برای فرایند واجی کاهش مثال‌هایی ارائه کند.

۲- منابع

- دستور زبان فارسی؛ پرویز ناتل خانلری، ساختمان کلمه، صص ۱۶۲-۱۷۵

- دستور زبان فارسی؛ حسن انوری، حسن احمدی گیوی، صص ۹۶-۱۰۰

- اشتقاق پسوندی در زبان فارسی؛ خسرو کشانی، صص ۱۲-۹۱

۳- روش‌های تدریس پیشنهادی

- الگوی دریافت مفهوم

- تفکر روش استقرایی

۴- مفاهیم و نکات اساسی درس

– واژه‌ی مشتق از یک تکواژ آزاد و یک یا چند تکواژ وابسته تشکیل می‌شود.

– تکواژ آزاد را «پایه» و تکواژ وابسته را «وند» می‌نامند.

– وندها عبارت‌اند از: ۱- پیشوند، ۲- میانوند و ۳- پسوند.

– برخی از واژه‌های مشتق هم بر نام شغل دلالت دارند و هم به مکان آن اطلاق می‌شوند.

– پسوند «گری» در بعضی واژه‌ها یک تکواژ و در بعضی دیگر دو تکواژ به‌شمار می‌رود.

– حذف برخی از واج‌های یک واژه را فرایند واجی کاهش می‌گویند.

توضیح بیاموزیم

در تعریف واج گفته‌اند که «کوچک‌ترین واحد صوتی ممیز معناست»؛ بنابراین، در بعضی از واژه‌ها، واج‌هایی که از جهت تمایز معنایی نقشی ندارند، حذف می‌شوند. حذف واج ممکن است در اوّل یا وسط یا آخر کلمه صورت گیرد.

الف – حذف آغازی

اِشکار ← شکار

اَوام ← وام

اَمرداد ← مرداد

ب – حذف میانی:

همواره ← هماره

هم‌آهنگ ← هماهنگ

فرآهنگ ← فرهنگ

پ - حذف پایانی :

آسیاب ← آسیا

پای ← پا

نیاک ← نیا

نکته ۱- گاهی بیش از یک واج از پایان واژه حذف می‌شود. مثال : پشم‌آلوده ← پشمالو

نکته ۲- گاهی از آغاز و پایان واژه - به‌طور هم‌زمان - حذف واجی صورت می‌گیرد. مثال :

استارک ← ستاره

به‌طور کلی، فرایند حذف (کاهش) در زبان دو نوع است :

۱- حذف در زمانی (تاریخی) - در یک تحول زبانی به پیروی از قواعد تاریخی خاصی، یک واحد زنجیری از زنجیره‌های آوایی مشخص حذف می‌گردد. مثل همه‌ی واژه‌هایی که در فارسی میانه به پسوندهای : «-گ»، «-یگ»، «-وگ» و «-اگ» ختم می‌شدند، در فارسی جدید واج «گ» از آخر حذف شده است ؛ مثال :

- خانگ ← خانه

- نامیگ ← نامی

- ترسوگ ← ترسو

- داناگ ← دانا

۲- حذف هم‌زمانی - این‌گونه حذف به پیروی از قانون «کم‌کوشی» در گفتار روی می‌دهد ؛ مثال :

- دستگیره ← دستگیره

- صبح‌به‌خیر ← صب به‌خیر^۱

پاسخ خودآزمایی‌ها

۱-

افشانه ← افشان (اسم) + ه (پسوند) ← اسم مشتق

نمودار ← نمود (بن ماضی) + ار (پسوند) ← اسم مشتق

کارانه ← کار (اسم) + انه (پسوند) ← اسم مشتق

بیچاره ← بی (پیشوند) + چاره (اسم) ← صفت مشتق

سبزه‌زار ← سبز (صفت) + ه (پسوند) + زار (پسوند) ← اسم مشتق

۱- برای آگاهی بیشتر از فرایند واجی «کاهش» و دیگری فرایندها رجوع کنید به مقدمات زبان‌شناسی ؛ مهری باقری، صص ۲۲۰-۲۱۴.

سیمینه ← سیم (اسم) + ینه (پسوند) ← اسم مشتق

۲-

پیشوند : او با ادب است.

با ادب

حرف اضافه : با ادب و علم می توان به قلّه های رفیع انسانیت رسید.

پیشوند : دانشمندان قهرمانان بی نام تاریخ هستند.

بی نام

حرف اضافه : رستم با نام زنده است ؛ بی نام، دیگر رستم نیست.

پیشوند : خدا انسان بی کار را دوست ندارد.

بی کار

حرف اضافه : بی کار و تلاش، آینده ی خوبی در انتظار ما نیست.

پیشوند : او انسانی با هنر و فرهنگ دوست و فرهیخته است.

با هنر

حرف اضافه : هنرمندان با هنر خویش جهانی والاتر از جهان واقعی می سازند.

۳-

اسم + گین ← صفت : خشمگین، سهمگین

اسم + ه / ه ← اسم : گوشه، رویه

نا + صفت ← صفت : ناخوش، نابینا، ناروا

۴-

مان : شادمان، خانمان، دودمان

کده : دانشکده، آشکده، میکده

ناک : دردناک، اندیشناک، وحشتناک

سار : کوهسار، شاخسار، چشمه سار

وَش : پریش، مهوش، خوروش

دیس : ناودیس، طاقدیس، گلدیس، تندیس

۵-

دست به دست ← دس به دس

علماء ← علما

دل آور ← دلاور

دستمال ← دسمال

تمبر ← تمر

خودآزمایی و فعالیت‌های نمونه

۱- تفاوت کاربرد واژه‌ی «نشکن» را در دو جمله‌ی زیر بیان کنید.

لیوانِ نشکن بلوری از دستم افتاد.

لیوان بلوری را نشکن.

۲- درباره‌ی تفاوت پسوند واژه‌های زیر با یک دیگر گفت و گو کنید.

لوطی‌گری، میانجی‌گری، مس‌گری، هوچی‌گری، آرایش‌گری، صوفی‌گری، منشی‌گری

۳- برای هریک از الگوهای زیر سه نمونه ذکر کنید.

- اسم + ی ← صفت :

- بن مضارع + ه ← اسم :

- بن ماضی + ار ← اسم :

- اسم + انه ← صفت / قید :

۴- کدام گزینه مشتق نیست؟

الف - زمستان ب - همراهی ج - ناهماهنگی د - دانشمند

۵- کدام گزینه واژه‌ی ساده نیست؟

الف - ساربان ب - شیرین ج - رفتن د - کوچه